شهرآرا
روزنامه شهر امید زندگی
SHAHRARANEWS.IR
۵شنبه
یک اسفند ۱۳۹۸
۲۵جمادی‌الثانی ۱۴۴۱
شماره ۳۰۵۰
۰۴
تاریخ و هویت

اوسنه آسمانی دکتر شیخ

جمشید قشنگ ۸ سال زمان صرف کرد تا در کتابش نشان دهد چگونه یک افسانه می‌تواند واقعیت داشته باشد


نقاشی دکتر شیخ، آخرین اثر مرحوم قدیر صباغیان نقاش نامدار مشهدی که در ۲۸ بهمن ۱۳۹۲ چشم از جهان فروبست

فاطمه خلخالی|استاد| رفتنش با عمه «کلب عصمت» به محکمه دکتر شیخ، خاطره مه‌آلودی است که از دوران کودکی‌اش به یاد دارد. می‌گوید: محکمه دکتر در خانه‌اش در خیابان سنایی بود و منزل ما هم در همان محله بود.
بعدها در دوران دانشجویی، حس جست‌وجو و کاوش در زندگی دکتر شیخ در او بیدار می‌شود. جز این‌ها دلیل سومی هم برای نوشتن از این پزشک مشهور و مردمی داشته است؛ «بحث خراب کردن خاطرات ما هم بود. تخریب کوچه‌پس‌کوچه‌های محله ما و خانه‌های ما که منزل دکتر شیخ هم آنجا بود، برایم سخت بود. همه این‌ها دست به دست هم داد تا دنبال حفظ این خاطره‌ها بروم.»
حالا این معلم پیشین گروه تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد و کارشناس ارشد بخش تاریخ شفاهی کتابخانه آستان قدس رضوی، کتابی را تألیف و منتشر کرده است با عنوان «افسانه دکتر شیخ». جمشید قشنگ برای نگارش این کتاب حدود ۴۵۰صفحه‌ای، ۸سال زمان صرف کرده است.
تا امروز چندبار بنا بوده مراسم رونمایی این کتاب برگزار شود که به‌خاطر مسائلی به تعویق افتاده است. طبق گفته‌های خودش، با هماهنگی روابط عمومی شهرداری مشهد و دانشگاه علوم پزشکی مشهد، قرار است سرانجام اوایل اسفندماه، این برنامه برگزار شود. سالروز درگذشت دکتر مرتضی شیخ در ۳۰بهمن، بهانه گفت‌وگوی ما با جمشید قشنگ بود.

● **وقتی می‌شنویم که شما ۸سال درگیر نوشتن کتاب «افسانه دکتر شیخ» بوده‌اید، این سؤال برایمان پیش می‌آید مگر در زندگی ایشان چقدر ابعاد ناگفته وجود دارد که این همه مدت طول کشیده است؟ به‌خصوص چیزهایی که تابه‌حال شنیده‌ایم محدود می‌شود به اینکه دکتر شیخ از بیماران فقیرش پول نمی‌گرفت و آن‌ها به‌جای پول، سرنوشابه در صندوق پول مطب می‌انداختند.**
در دنیای عشق هیچ مرزی وجود ندارد و انسان عاشق، هیچ مرزی را به رسمیت نمی‌شناسد. عشق و علاقه من به جمع‌آوری زندگی‌نامه دکتر شیخ هیچ‌وقت تمام نشد و تمام نخواهد شد. جالب است بدانید حتی بعداز به‌پایان‌رسیدن کتاب، چند گفت‌وگوی دیگر انجام داده‌ام که باید در چاپ‌های بعدی اضافه شوند و می‌دانم این جریان باز هم ادامه دارد. همان‌طورکه شما اشاره کردید، دکتر شیخ به برخی ویژگی‌ها مشهور شده است؛ مثلا نداشتن دلبستگی به حق ویزیت و عشق و علاقه‌اش به درمان مردم و کمک به بیماران نیازمند، اما این‌ها قسمت کوچکی از یک زندگی عاشقانه است. وقتی وارد زندگی ایشان می‌شوی، می‌خواهی از همه‌چیز سر دربیاوری. یکی از دانشجویانم در نوشتن کتاب به من کمک کرد، اما تمایل نداشت اسمش را روی جلد کتاب بیاورم، حتی نخواست در قسمت سپاسگزاری هم اسمش آورده شود. ما چندبار کتاب را تمام کردیم و من باز می‌دیدم چند گفت‌وگوی دیگر مانده است، تاجایی که ایشان گفت «استاد! من دیگر همکاری نمی‌کنم». شاید هم دلش برای من سوخت. من خودم بر این باورم که دکتر شیخ دریایی است که هیچ‌وقت تمام نخواهد شد. البته الان از نتیجه کار خشنود و راضی هستم.

● **یکی از افراد مهمی که شما به‌سراغش رفته‌اید، خانم فاطمه سرآتش‌پور است که ۲۰سال، منشی محکمه دکتر شیخ در بازار سرشور بوده است. به‌جز ایشان، دیگر کدام افراد را پیدا کردید که اطلاعات خوبی به شما دادند؟**
من سراغ منشی‌ها، راننده‌ها، همسایگان، بیماران و همکاران و خانواده دکتر شیخ رفتم. غیر از سرکار خانم فاطمه سرآتش‌پور، یکی از همسایگان دکتر شیخ در همین محله بازار سرشور، به نام آقای آریان‌مقدم، هم خاطرات خیلی خوب و زیبایی توصیف کردند و از نمونه گفت‌وگوهای خوب کتاب است. اما درمجموع هر کسی که حتی به‌اندازه یک پاراگراف، یک سطر و حتی به‌اندازه یک واژه کمک کرد تا این اُوسنه آسمانی آماده شود، برای من ارزشمند بود.

● **همه گفت‌وگوها را خودتان انجام دادید؟**
در این مسیر چند تن از دانشجویان و دوستانم کمک می‌کردند اما بیش‌از ۹۰ درصد گفت‌وگوهای تاریخ شفاهی را خودم انجام دادم؛ به‌جز چند گفت‌وگویی که از قبل در بخش تاریخ شفاهی کتابخانه آستان قدس صورت گرفته بود.

● **افرادی که شما به‌سراغشان می‌رفتید، از طیف‌های مختلف و با سطح سواد متفاوت بودند. مسلما نوع روایت این افراد هم با یکدیگر فرق داشته است. در مرحله ویراستاری، لحن این افراد را یکدست کردید یا به لحن هر فردی وفادار بودید؟**
به‌طورطبیعی در ویرایش تغییراتی انجام شده و کتاب تقریبا یکدست و با زبانی ساده نوشته شده، اما تأکید من بر وفاداری به حفظ سخنان و گفت‌وگوها بوده است.

● **باتوجه‌به اینکه خودتان شیفته دکتر شیخ هستید و احتمالا خیلی از مصاحبه‌شونده‌ها هم همین حس و حال را داشته‌اند، چقدر مراقب بودید این شوق و عشق باعث تحریف روایت نشود، غلوی صورت نگیرد و جز حقیقت چیزی گفته نشود؟**
اشاره شما کاملادرست است. من واقعا تلاش کردم عشق و علاقه‌ای که به دکتر شیخ دارم، حقیقت را قربانی نکند یا درواقع، حقیقت، قربانی عشق و علاقه من به دکتر شیخ نشود. شما این را در بعضی جاهای کتاب هم حس می‌کنید.

● **یعنی ممکن است نکاتی درباره دکتر شیخ آورده شده باشد که خوشایند نباشد؟ می‌توانید نمونه‌هایش را بگویید؟**
یک نمونه‌اش به یکی از ویژگی‌های شخصی دکتر شیخ برمی‌گردد که خیلی‌ها آن را می‌دانند. در یک جای کتاب آن را آوردم؛ البته نه خیلی صریح. چون در تنگنای ممیزی ارشاد قرار می‌گرفت و چاپ آن به تعویق می‌افتاد. من این موضوع را برای وفاداری به حقیقت آوردم. یا مثلا در کتاب می‌بینیم که باوجود تعلق‌نداشتن ایشان به مادیات، جاهایی هست که از حق خودش در شهرداری یا کارخانه قند آبکوه دفاع می‌کند که بابا! این حقوقی که شما می‌دهید، کفایت زندگی‌ام را نمی‌کند. بالاخره دو همسر و بچه‌هایی دارد که خرج دارند و حقش را از مراکز دولتی طلب می‌کند. اما نمی‌بینیم که به‌خاطر پول، بیماران تنگدست را ویزیت نکند. اگر من عشق و علاقه به دکتر شیخ را در نظر داشتم، باید اصلا این‌ها را حذف می‌کردم.

● **کتاب فقط شامل گفت‌وگوهای تاریخ شفاهی است؟**
در این کتاب حدود ۳۵۰گفت‌وگو در مشهد و خارج از مشهد گرفته شده است؛ مثلا پیش برادرزاده‌اش در تهران و پسرش در گرگان رفته‌ام. اما از منابع دیگری هم استفاده کرده‌ام؛ مثل پرونده‌اش در کارخانه قند آبکوه و پرونده‌اش در شهرداری مشهد (چون آن زمان بهداری‌ها زیرمجموعه شهرداری بودند). اسناد و مدارکی هم خانواده‌اش دراختیارم قرار دادند. روزنامه‌های هم‌عصر دکتر شیخ، از دیگر منابع کتاب است؛ همچنین کتاب‌های خاطره‌نویسی دیگران که به‌صورت کوتاه و جسته گریخته به ایشان اشاره کرده‌اند.

● **ایشان اصالتا تهرانی بودند و بعد از اینکه به زابل رفتند، ازطرف بهداری آنجا به مشهد اعزام شدند؛ یعنی آمدنشان به اینجا خودخواسته نبوده. درست است؟**
خودش هم تمایل داشته است.

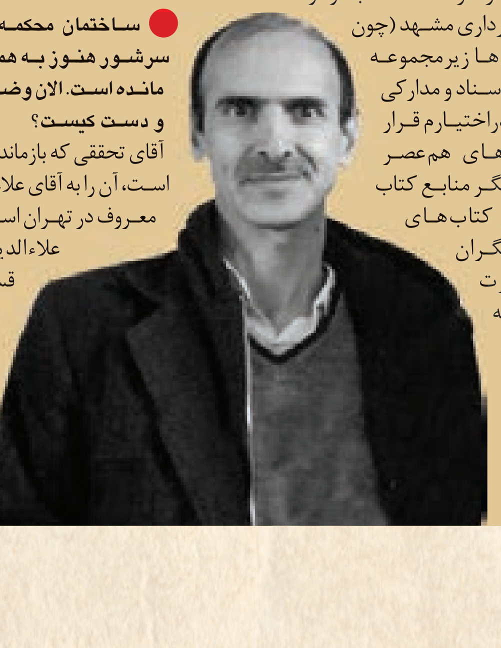
● **این موضوع را از کجا متوجه شدید؟**
از پیگیری‌هایی که برای انتقال به مشهد انجام می‌داده مشخص است. درست است که اینجا به پزشک جدید نیاز داشتند اما انتقال دکتر شیخ به مشهد، بعد از برخی کشمکش‌ها و نامه‌نگاری‌ها انجام شده که اسنادش به‌صورت کامل در دست است.

● **دکتر شیخ چقدر در خارج از مشهد شناخته شده است؟ آوازه‌اش تا کجاست؟**
همان‌طورکه پشت جلد کتاب نوشته‌ام، به قول دکتر شفیعی کدکنی، دکتر شیخ محبوب‌ترین چهره شهر مشهد در زمان خودش بود. از برخی روستاها و شهرستان‌های استان خراسان و حتی گاهی از همان سیستان و بلوچستان، برای مداوا به اینجا می‌آمدند.

● **ولی به‌نظر می‌رسد آن‌قدر که شایسته هستند، شناخته نشده‌اند.**
این موضوع درست است. این را بدون هیچ اغراقی می‌گویم که دکتر شیخ، میراثی فرهنگی است که نه به مشهد و ایران بلکه به جهان تعلق دارد. متأسفانه ما این کم‌لطفی را به بسیاری از میراث‌های فرهنگی دیگر هم داشته‌ایم. گاهی من هم اندوهگین می‌شوم و دلم به درد می‌آید که چرا حتی در مشهد، توجه لازم به ایشان نمی‌شود. به‌همین‌دلیل من چند پیشنهاد و طرح دارم برای اینکه ایشان در جایگاه شایسته خودش قرار بگیرد. چیزی که دیگران تابه‌حال از دکتر شیخ دیده‌اند، هاله‌ای در مه بوده است.

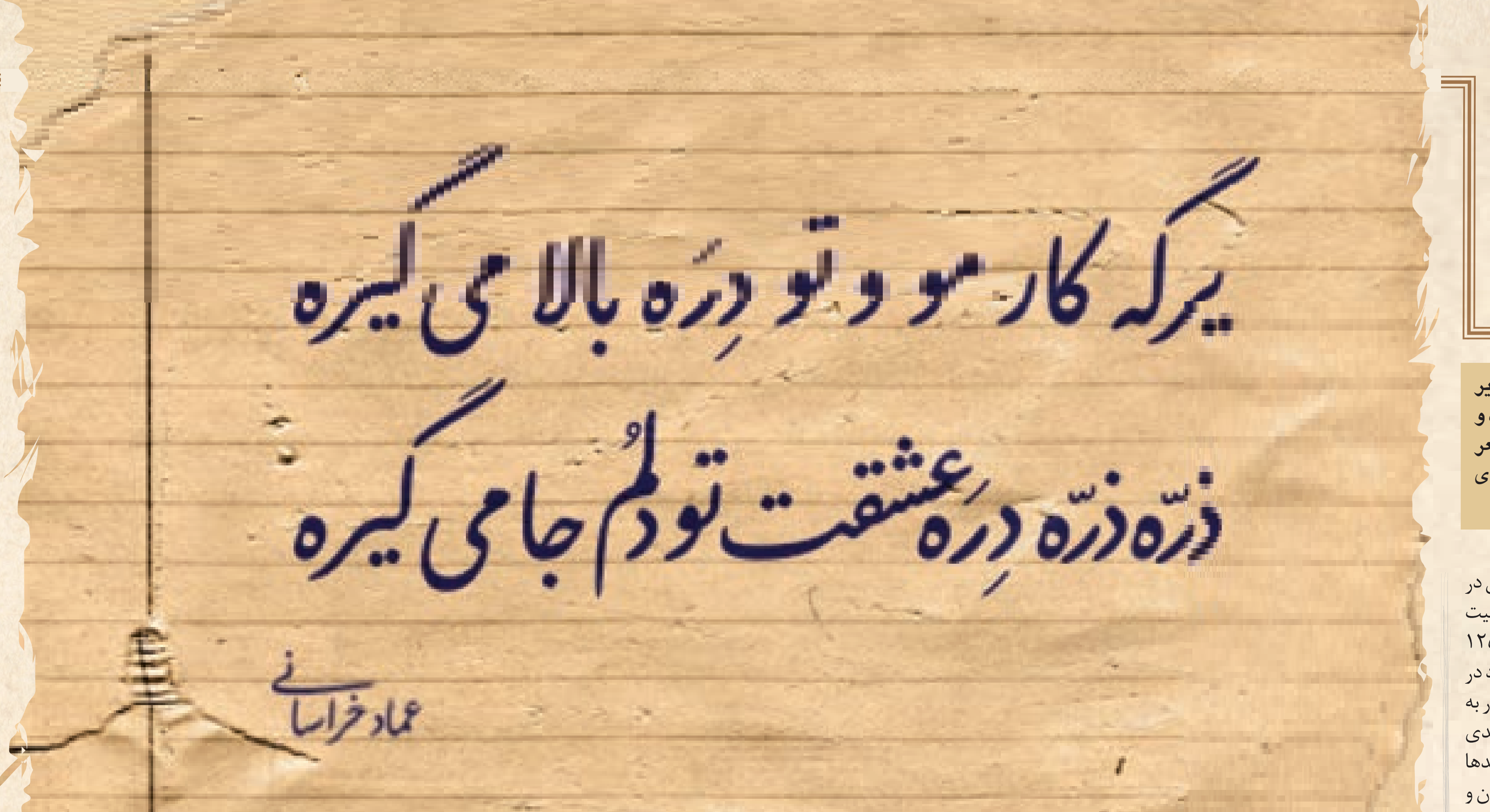
● **این پیشنهادها را می‌توانید بیان کنید؟**
یکی برگزاری همایش جهانی در حوزه اخلاق پزشکی است که در آن به پزشکانی که به سوگند حرفه خودشان وفادار مانده‌اند، مدال یا جایزه‌ای به نام دکتر شیخ داده شود. امیدوارم در زمان خودم این را ببینم. یکی هم راه‌اندازی موزه‌ای به نام ایشان است. من همه‌جا اعلام کرده‌ام که آقا! من جمشید قشنگ از کسی پول نخواسته‌ام. فقط مکانی را دراختیار من قرار بدهید تا در عرض ۶ماه یک موزه به شما تحویل بدهم. دیگر چه بگویم؟ با هنرمندان و ورزشکاران و پزشکانی برخورد کرده‌ام که برخی‌شان وسایل ارزشمند و مدال‌هایشان را دراختیار من قرار داده‌اند، ولی من در یک خانه هشتادمتری که نمی‌توانم این‌ها را نگه دارم. دوست دارم این نکته را منعکس کنید که آیا واقعا در این شهر و استان کسی نیست برای این کار، قدمی بردارد؟ پیشنهاد بعدی هم ساخت فیلم مستند و سینمایی از زندگی دکتر شیخ است. امیدوارم بعد از رونمایی و توزیع کتاب، یک فیلمساز علاقه‌مند پیدا شود و این کار را انجام دهد.

● **ساختمان محکمه دکتر شیخ در بازار سرشور هنوز به همان شکل سابقش باقی مانده است. الان وضعیت آن به چه شکل است و دست کیست؟**
آقای تحقیقی که بازمانده صاحب اصلی ساختمان است، آن را به آقای علاءالدین که صاحب پاساژی معروف در تهران است، فروخته است. آقای علاءالدین هم می‌خواهد یک قسمت خانه را خیریه کند. اگر ایشان همکاری کند و ضمن بازسازی محکمه دکتر شیخ، بخشی از خانه را به موزه اختصاص دهد، خیلی خوب است.



دُرّ لهجه دَری

مروری بر پیشینه لهجه مشهدی که این روزها در حال فراموشی است



طوبی اردلان

مشهد قدیم، شهر گنبد طلا و کبوترهای همیشه رها، شهر بازارهای غرق در عطر حرم و نغمه‌های دعا، در واقع زنجیر خاطره‌هایی است که از کوچه‌ها و محلات می‌گذرد و به خانه‌های پهلو گرفته در زیر سایه توت‌ها و تاک‌ها می‌ریزد و احوال را شیرین می‌کند اما همه این شیرینی‌ها، کنار شیرینی لهجه‌ای که شاعران بسیاری آن را به نظم درآورده و شعر کرده‌اند، هیچ است. فرارسیدن روز «زبان مادری» تنها بهانه‌ای بود تا در سطرهای پیش‌رو با ریشه و تاریخ لهجه‌ای همراه شویم که غنای قدیمش زیر گرد گذر زمان از یاد رفته است و این سال‌ها نفس‌های آخر را می‌کشد.

● **قدمت و ریشه لهجه مشهدی**
شاید نزدیک‌ترین تصویر ذهنی غیرمشهدی‌ها از لهجه این شهر همان عبارت معروف «مِدنُم اما نُمُگُم» مهدی اخوان ثالث باشد که در جایی به طنز گفته است اما آیا واقعا لهجه‌ای که ما امروز به عنوان لهجه مشهدی می‌شناسیم همین کلمات فارسی روانی است که با اضافه یا جابه‌جا شدن فتحه و ضمه ادا می‌شوند؟ مرحوم «تقی‌وحیدیان کامیار» در بخشی از مصاحبه‌ای که در سال ۱۳۹۳ با روزنامه شهرآرا انجام داده است، لهجه مشهدی را نزدیک‌ترین گویش به فارسی معیار توصیف می‌کند و می‌گوید: «اصیل‌ترین و ریشه‌دارترین کلمات فارسی را می‌توان در لهجه مردم این شهر (مشهد) شنید. برخلاف تصور عامه که ریشه‌های زبان فارسی را از فارس و شیراز می‌دانند، فارسی دری از توس قدیم، نیشابور و مشهد کنونی انتشار یافته است. مردم توس قدیم در پیدایش و حفظ زبان پارسی دری، پس از اسلام نقش بسیاری داشته‌اند. شاهنامه منثور به پشتیبانی «ابومنصور محمدبن عبدالرزاق»، فرماندار توس و به سرپرستی وزیر او نوشته شد. پس از فردوسی، اسدی توسی هم نخستین واژه‌نامه پارسی را گردآوری کرد. در اصل لهجه مشهدی، بازمانده زنده گویش توسی است که در حال از بین رفتن است.»
او ادامه می‌دهد: «زبان دری یا همان فارسی دری که در دوره اشکانیان شکل می‌گیرد تا پس از ورود اسلام به ایران رواج داشته است و پس از آن هم همچنان با همان لفظ «دری» مورد استفاده قرار می‌گرفته است. زبان دری در میان شاعران پارسی‌گو تا دوره انوری رواج داشته و شاعران سده ششم به پارسی دری شعر می‌سروده‌اند. شاعران این خطه اشعارشان را به دیگر مناطق مختلف از جمله به شروان که خاقانی در آنجا بوده یا گنجه که نظامی در آنجا می‌زیسته است می‌فرستاده‌اند. در این زمان لهجه دیگری نداریم.»
محسن رحیمی، زبان‌شناس و شاهنامه پژوه، نیز لهجه مشهدی را بازمانده زنده گویش توسی می‌داند و می‌گوید: «تا دو سده پیش تفاوتی میان گویش توسی و لهجه مشهدی نبوده است، اما رفته رفته به دلایلی چند، گویش کهن توسی به فراموشی سپرده شده است، بلایی که اکنون لهجه مشهدی نیز اندک اندک بدان گرفتار آمده است.»



مهدی سیدی، پژوهشگر، معتقد است: «وقتی می‌خواهیم از گویش اصیل فارسی دری حرف بزنیم، خراسان و توس حرف اول و آخر را می‌زند، شاهنامه منثور، اشعار رودکی و شاهنامه فردوسی آثاری هستند که قبل از گلستان و بوستان سعدی و غزلیات حافظ سروده شده‌اند. فارسی دری بعد از اسلام، زبان رسمی ایران بوده که در دربار ساسانیان هم مورد استفاده قرار می‌گرفت و تمام مکاتبات درباری و اداری با این زبان بود. این درست زمانی است که به جز خراسان و برخی نواحی تاجیکستان امروزی در سایر نقاط ایران که به عراق عجم معروف بود، اعراب سلطه داشته‌اند و زبان رسمی عربی بوده است، به نحوی که همه آثار مهم نگاشته شده در آن عصر و قبل از آن در این منطقه همه به زبان (عربی)نگاشته شده‌اند.»
همین است که این خراسان‌پژوه می‌گوید: «بنا به توضیحاتی که ارائه شد پر واضح است که گویش مشهدی یا فارسی مشهدی گران‌بهاترین گنجینه زنده ادبیات و فارسی اصیل دری است. حتی به شکل توسعه یافته‌تری گنجینه فرهنگ اصیل ایرانی است. تنها ۸۰ درصد افسانه‌ها و اشعار حماسی و پهلوانی ایران از شهر توس برخاسته است. در این گویش لغات اصیل فارسی موج می‌زند به طوری که اشعار کهن ما، برای خراسانی‌ها و مشهدی‌ها کاملا قابل فهم است.»

● **لهجه مشهدی تا یک قرن پیش**
گویا این روند پرشکوه ادامه پیدا می‌کند و تا دوره معاصر نیز پیش می‌آید. به گفته سیدی، اگر بخواهیم به صورت آماری و درصدی حرف بزنیم، تا یک قرن پیش و حتی کمتر از آن، ۹۰ درصد مردم در مشهد به لهجه مشهدی صحبت می‌کرده‌اند: «من سال‌ها پیش در کتابِ نفوس ارض اقدس ضمن دسته‌بندی محلات مشهد، جمعیت شهر را هم بر اساس اسناد باقی مانده عنوان کرده‌ام. در سال ۱۲۵۷ خورشیدی جمعیت مشهد ۵۷هزار نفر بوده است. این عدد در سال ۱۳۱۲ خورشیدی به ۱۵۰هزار نفر می‌رسد و همین‌طور به مرور افزایش می‌یابد. در این دوران ۹۰ درصد مردم شهر، مشهدی اصیل بوده‌اند و به لهجه مشهدی حرف می‌زدند اما این رویه بعدها با توسعه شهر، مهاجرت روستاییان و مردم دیگر ولایات به آن و زائرپذیر شدن مشهد روبه افول می‌نهد.»
مهدی سیدی در ادامه با یادآوری محلات قدیم مشهد در توضیح لهجه مشهدی می‌گوید: به خیابان‌های امروز مشهد، نگاه کنید. چه وجه تمایزی میان خیابان کوثر و هاشمیه وجود دارد؟ او خودش پاسخ می‌دهد که «هیچ» و بعد می‌افزاید: «در مشهد قدیم اما شش محله وجود داشته که هر کدام از این محلات، مکان سکونت قشری خاص بوده است. سراب قدیم بالای شهر محسوب می‌شده و خانواده‌های اعیان، تحصیل کرده‌ها در آنجا سکونت داشته‌اند. عموم بازاریان و کسبه در محله سرشور و عیدگاه هم محل زندگی یهودیان، قرشمال‌ها و گروه‌هایی از این صنف بوده است. به سبب همین اختلاف طبقاتی یا تفاوت در طبقه اجتماعی ما در مشهد قدیم شاهد لهجه‌های متفاوتی هستیم.»
البته به گفته مهدی سیدی این تفاوت در لهجه بسیار اندک بوده و به شکل بیان و شیوه سخن گفتن فرد آن هم بسته به طبقه اجتماعی‌اش، محدود می‌شده است اما در نهایت همه آن‌ها در دایره واژگانی لهجه مشهدی و گویش خراسانی قرار می‌گرفتند که قدمتی دیرین داشته است.
او ادامه می‌دهد: «این روزها، ما مشهدی اصیل خیلی کم داریم و از جمعیت و سه‌ونیم میلیونی شهر، تعداد اندکی مشهدی هستند و باقی در تعریف من شهروند مشهد محسوب می‌شوند. شهروند مشهد یعنی آن‌هایی که مشهدی نیستند اما سال‌هاست در این شهر سکونت دارند. این جمعیت به دلیل ناآشنایی با سبقه، دایره واژگانی و اصطلاحات ناب لهجه مشهدی، آن را درست مورد استفاده قرار نمی‌دهند. در نتیجه ما در صدا و سیما یا دیگر رسانه‌های شهر، عموما هر جا به لهجه مشهدی بر می‌خوریم، با گویشی روبه‌رو می‌شویم که واژگانش را اشتباه و حتی با تمسخر و نگاهی سخیف به کار می‌برند. در صورتی که لهجه مشهدی آن چیزی نیست که امروزه در رسانه‌ها به دیگران معرفی می‌شود.»
مهدی سیدی وقتی می‌خواهد درباره شکوه از دست رفته لهجه مشهدی بگوید، آن را در چند کلمه این‌طور توصیف می‌کند: «آن‌ها که با لهجه اصیل مشهدی ناآشنایند، گمان می‌کنند همه آنچه این لهجه دارد، ضمه‌دار یا کسره‌دار کردن کلماتی است که در فارسی معیار رایج است. مثل اینکه فکر می‌کنند همین که به جای «من می‌روم»، «مومورُم» بگویند و یک «یرگه» هم بیندازند پشت کلامشان یعنی مشهدی حرف زده‌اند. بی‌اطلاع از اینکه در این لهجه اصطلاحات نغز و شیرین بسیاری وجود دارد که همه ریشه در فارسی دری دارند و هر کدامشان مثل یک «دُر» با ارزش هستند: مشهدی یعنی توسی، یعنی خراسانی. این‌ها به پدر زن «خُسور» می‌گویند. این واژه قدمتی هزار ساله دارد. به ناتنی «اندر» یعنی بیرونی می‌گویند. این واژگان آن‌قدر اصیل هستند که می‌توان به آن‌ها اطلاق «پدرمادر دار» داد.»
این خراسان‌پژوه در پایان از راهکارهایی می‌گوید که می‌تواند لهجه مشهدی را به گذشته پرشکوه خود برگرداند: «چرا وقتی عماد خراسانی یا بهار شعر محلی می‌گویند، ما با لذت می‌شنویم؟ آیا این به خاطر آن نیست که این افراد سواد و قدرت استفاده از لهجه را داشته‌اند. هنوز هم هستند مشهدی‌های اصیل یا افراد تحصیل کرده‌ای که درباره این لهجه تحقیق و پژوهش انجام داده‌اند. برای نجات لهجه مشهدی از فراموشی باید از این افراد استفاده کرد. اگر قرار است برنامه‌ای در صدا و سیما ساخته شود یا اثری مکتوب در جایی به چاپ برسد این افراد با عنوان کارشناس و ناظر بر کار حضور داشته باشند تا واژگان اصیل این لهجه در جای درست خودش مورد استفاده قرار بگیرد.»

● **تا می‌توانید لهجه محلی خودتان را حفظ کنید**



شاید این روزها، ادبیات، تنها جایی باشد که بتوان در آن بارقه‌هایی از لهجه اصیل مشهدی را یافت. آن هم در اشعاری که شاعران قدیمی یا به اصطلاح استخوان‌خردکرده‌های شهر می‌سرایند. رضا افضلی پیش از اینکه مدرس دانشگاه باشد، شاعر است و به مدد این خوش قریحگی، دستی هم در محلی‌سرایی آن هم به لهجه مشهدی دارد. او گفتنش از لهجه مشهدی و روزگار رفته بر آن را با خاطره‌ای همراه می‌کند و می‌گوید: «ملک‌الشعرای بهار در جایی نوشته بود «تا می‌توانید لهجه محلی خودتان را حفظ کنید! چرا که لهجه تهرانی به دلیل در اختیار داشتن رادیو و رسانه‌های دیگر، لهجه مسلط بر لهجه‌های ایران خواهد شد. شاید همین تأکید هم بود که سبب شد در آن روزگار، کسانی تلاش کنند تا با محلی‌سرایی، لهجه مشهدی را در آثارشان زنده نگه دارند. مثل خود ملک‌الشعرا و شیخ احمد بهار و بعد تر افرادی چون محمد کفاش خراسانی و یوسف ازغدی خراسانی (ساعتی) که از مشتریان انجمن استاد فرخ بود و به توصیه ایشان، همتش را بیشتر صرف سرودن آثار محلی کرد. خروجی این کار بعدها مدایحی شد برای امام رضا(ع) به لهجه مشهدی که چندین سال پیش با تصحیح استاد قهرمان به چاپ رسید.»
افضلی درباره علت رو آوردنش به لهجه مشهدی هم این‌طور می‌گوید: «شنیدن واژگان و اصطلاحات شیرین گویش خراسانی و لهجه مشهدی سبب شد تا من هم مثل خیلی‌های دیگر شیفته این لهجه شوم آنچنان که می‌خواستم به نحوی زنده‌دارش باشم. ماحصل این علاقه در نهایت شد منظومه بلند «مشهدی‌های قدیمی». در مشهد قدیم ما لهجه دیگری نمی‌شناختیم؛ همه محلی صحبت می‌کردند. خیلی از کلماتی که امروز شعری را محلی می‌کنند در آن زمان توسط مردم به صورت مرتب و پیوسته استفاده می‌شدند و شنیدنش همچون امروز چیز غریبی نبود. الان طوری شده که وقتی شعری محلی می‌گویید یا کسی محلی صحبت می‌کند به گوش خیلی از ما ناآشنا و گاهی خنده‌دار است. البته این ذات لهجه است که شنونده با شنیدنش احساس فکاهی پیدا می‌کند. همین است که وقتی یک یزدی می‌گوید «حال شما چطوره، خش و خوشی» شما ناخودآگاه لبخند می‌زنید. بخشی از این موضوع مربوط به تفکری است که باید خرج فهم شعر شود. مثلا روزی عزیزی در یکی از جلسه‌های شعر کافه داش آقا گفت «چغوک عَدَت دَده» یعنی چه؟ بعد کلی تفسیر در نهایت مشخص شد که منظور «گنجشک عادت داده» است.»
او این رفتار را منحصر به ایران نمی‌داند: «هر قومی برای خودش یک لهجه‌ای دارد. مثلا ترجمه انگلیسی رباعیات خیام توسط فیتس جرالد، توسط شخصی به‌نام احمد رامی به عربی برگردانده شده است. آنجا آمده که رباعیات خیام به ۴۰۰ لهجه عربی ترجمه شده است. وقتی رباعیات خیام به این تعداد لهجه عربی ترجمه شده است، یعنی هر زبانی و هر قوم و منطقه‌ای لهجه‌های متفاوتی دارد. خود ما در مشهد یک لهجه داریم در نیشابور یک لهجه، در سبزوار یک لهجه و در همین گلمکان هم یک لهجه. گاهی هم شخصی مخلوطی از این‌ها را استفاده می‌کند اما به گوش ما همان لهجه مشهدی است.»

● **فرهنگ و لهجه مشهدی**



دکتر محمدجواد مهدوی در پاسخ به این پرسش که خاستگاه لهجه و گویش چیست، می‌گوید: «پیش از پاسخ به این پرسش، لازم است کمی درباره دو اصطلاح گویش و لهجه توضیح بدهم؛ این دو اصطلاح را ما در کاربرد عام خیلی وقت‌ها به‌جای هم به‌کار می‌بریم، اما اگر بخواهیم به‌صورت تخصصی سخن بگوییم، باید بین آن‌ها تفاوت قائل شویم. البته باید گفت در تعریف این دو اصطلاح بین متخصصان فن اتفاق نظر وجود ندارد و شما ممکن است در منابع مختلف تفاوت‌هایی در تعریف آن‌ها ببینید. در هر صورت، زبان‌شناسان این دو اصطلاح را این گونه تعریف کرده‌اند که گویش دو گونه زبانی است که سخن‌گویان آن فهم متقابل دارند اما در عین حال بین آن دو گونه تفاوت‌های آوایی، واجی، واژگانی و دستوری وجود دارد. تعریف لهجه نیز این است که دو گونه زبانی است که سخن‌گویان آن دو فهم متقابل دارند اما در عین حال تفاوت‌های آوایی و واجی دیده می‌شود. با این حال، پیدایش گویش‌ها و لهجه‌ها می‌تواند عوامل جغرافیایی، اجتماعی، اقتصادی، جنسیتی، زمانی (مانند فاصله نسل‌ها) و... داشته باشد.»
این استاد دانشگاه فردوسی مشهد می‌افزاید: «گونه‌ای که امروزه گونه معیار نامیده می‌شود در اصل یکی از گونه‌های زبانی رایج در جامعه فارسی‌زبان بوده که تغییراتی در آن اتفاق افتاده و پس از تدوین و تثبیت، اکثر جامعه زبانی آن را به‌عنوان الگو پذیرفته‌اند و در گفت‌وگوها و نوشته‌های رسمی آن را به‌کار برده‌اند و می‌برند. این پذیرش عمومی ممکن است دلایل تاریخی یا سیاسی یا اجتماعی داشته باشد. بنابراین گونه معیار لزوماً قدیمی‌ترین یا قوی‌ترین گونه یک زبان نیست. از این رو برای شناخت تاریخچه و تحولات زبانی و نیز ویژگی‌های آوایی، واژگانی و دستوری یک زبان، شناخت گویش‌ها و لهجه‌های مختلف یک زبان لازم و کارساز است.»
وی درباره اینکه گفته می‌شود لهجه مشهدی نزدیک‌ترین گویش به فارسی معیار است و ریشه در فارسی دری دارد، تصریح می‌کند: «اگر بخواهیم چنین ادعایی بکنیم لازم است همه گویش‌ها و لهجه‌های زبان فارسی را بررسی کرده و قواعد آوایی، واژگانی و نحوی آن‌ها را استخراج کرده باشیم. آن وقت است که می‌توانیم وضعیت آن‌ها را نسبت به زبان معیار بسنجیم و از نزدیکی یک لهجه به زبان معیار سخن بگوییم و تا جایی که من می‌دانم تا کنون چنین کاری انجام نگرفته است و من نیز این ادعا را نه می‌توانم رد کنم و نه می‌توانم بپذیرم، فقط می‌توانم بگویم که این ادعا بی‌دلیل است.»
دکتر مهدوی درباره ریشه و تاریخچه لهجه مشهدی در منابع مکتوب نیز می‌گوید: «سخن‌گفتن در این باره مستلزم آن است که ما منابع مکتوب یا گفتارنوشت‌هایی از گفتار گویشوران این لهجه داشته باشیم که تا جایی که من می‌دانم، متأسفانه چنین منابع مکتوبی در دست نیست. البته از گذشته تا حال شاعران و نویسندگان زیادی از منطقهٔ توس برخاسته‌اند، ولی نمی‌دانیم آن‌ها چگونه سخن می‌گفته‌اند و شعر و نوشتهٔ آنان چه نسبتی با گفتار آنان داشته است و تا جایی که من جست‌وجو کرده‌ام در آثار آن‌ها نشانه‌ای از کاربرد زبان به شکل لهجه ندیده‌ام، اما یکی از نمونه‌های شعر عامیانه که کاربرد لهجهٔ مشهدی را نشان می‌دهد ترانهٔ «شولی قزک» (یا چولی قزک) است که در دیگر نقاط خراسان هم با لهجهٔ همان منطقه رایج است و شاید اولین نمونهٔ مکتوب شعر به لهجهٔ مشهدی شعری باشد که شیخ احمد بهار متخلص به «داش غُلُم» در سال ۱۲۹۱ سروده است؛ شاعران دیگری همچون ملک‌الشعرای بهار و عماد خراسانی و یوسف ازغدی و... نیز اشعاری به لهجه مشهدی دارند.»
وی در پایان درباره از بین رفتن تدریجی لهجه مشهدی خاطرنشان می‌کند: «این اتفاقی است که برای بسیاری از گونه‌های فرودست زبان در برابر گونه‌های فرادست می‌افتد و خاص لهجه مشهدی هم نیست. به نظر من، مهم‌ترین دلیل این موضوع، مسئلهٔ فرهنگی است. لهجه مشهدی و همچنین بسیاری لهجه‌ها و گویش‌های دیگر نسبت به لهجه تهرانی یا نسبت به گونه معیار زبان فرودست یا به تعبیر خودمانی «بی کلاس» محسوب می‌شوند و به همین دلیل، به‌خصوص گویشوران جوان‌تر کمتر از آن استفاده می‌کنند. جدای از این، کاربرد گستردهٔ شکل معیار و کاربرد محدودتر لهجه باعث می‌شود کودکان در دوره‌ای که با کاربردهای زبانی آشنا می‌شوند، بیشتر در معرض شکل معیار زبان قرار گیرند و به طور طبیعی آن را بیشتر به کار ببرند. علاوه بر این، گسترش روابط زبانی در نتیجهٔ گسترش رسانه‌ها و فضاهای ارتباطی مجازی، باعث شده لهجه‌ها و گویش‌ها قلمروهای کمتر دست‌خورده‌ای را که در گذشته داشته‌اند از دست بدهند و به‌تدریج با گونه‌های زبانی دیگر درآمیزند. نکتهٔ دیگری که به‌خصوص دربارهٔ لهجهٔ مشهدی می‌توانم بگویم این است که این لهجه اگر در فیلم‌ها، سریال‌ها، شعرها و نوشته‌ها هم به کار رفته غالباً برای ایجاد طنز است. این امر گرچه از یک‌سو می‌تواند باعث معرفی و گسترش این لهجه شود، اما از سوی دیگر می‌تواند این تأثیر را در ذهن مخاطب داشته باشد که لهجه مشهدی را نباید جدی گرفت و فقط باید برای ایجاد طنز از آن استفاده کرد. البته منظور من نفی استفاده طنزآمیز از لهجه مشهدی نیست، بلکه این کار در جای خود بسیار ارزشمند هم هست، اما در کنار آن باید در موقعیت‌ها، فیلم‌ها، برنامه‌های رادیویی و نوشته‌های جدی هم از این لهجه (البته به شکل دقیق و درست آن و با استفاده از گویشوران مشهدی که مدت زیادی هم از فضای مشهد فاصله نگرفته باشند) استفاده کرد. خوشبختانه امروز تلاش‌های خوبی در این زمینه دیده می‌شود، اما شاید چندان کافی نباشد و به‌خصوص در برخی موارد دقت کار هم خیلی زیاد نیست. علاوه بر این، لازم است یک نهاد فرهنگی کار ثبت و ضبط و تدوین دقیق ویژگی‌های آوایی و واژگانی و نحوی این لهجه را به عهده بگیرد و تاریخچه پیدایش و تحول آن را تدوین کند.»

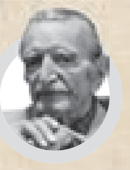
طلایه‌داران لهجه مشهدی

اصغر میرخدیوی



سن‌وسال‌دارها و موسفیدکرده‌های این شهر علی‌اصغر میرخدیوی مداح را با لهجه شیرین مشهدی‌اش می‌شناسند. خیلی‌ها هر صبح پیچ رادیو را برای شنیدن صدای او باز می‌کردند تا هر بار در نقشی و با شیوه‌ای طنازی کند. برخی‌ها هم او را با بازی‌هایش در تئاتر گلشن به یاد می‌آورند، اما شاعری آن هم با لهجه مشهدی، هنری بود که او را به یکی از نامداران ادبیات عامه یا فولکلور تبدیل کرد تا آنجا که عده‌ای نام میرخدیوی را در زمره اندک کسانی می‌آورند که سبب احیا و ماندگاری گویش مشهدی شده است. از اصغر میرخدیوی کتاب‌های بسیاری مانند «کشکول خنده»، «پند و لطیفه» و «بخوانید و بخندید و پندهای آن را نیز به کار بندید» به چاپ رسیده که نویسنده در همه آن‌ها تلاش کرده است لهجه مردم شهرش را در قالب شعر و به صورت منظوم ماندگار کند. یکی از ویژگی‌های دیگر اصغر میرخدیوی در آثارش توصیف مشهد قدیم به لهجه مشهدی و با شیوه منظوم است. او در کتاب «کشکول خنده» که اثری ماندگار در تاریخ شفاهی است، به توصیف خیابان‌ها، مکان‌های تاریخی، آداب و رسوم، بازی‌های محلی، وضعیت بهداشت و حتی شخصیت‌های بنام مشهد قدیم پرداخته است. این کار او سبب حفظ اصطلاحات و ضرب‌المثل‌هایی شده است که به مرور زمان از زبان و گویش مردم کوچه‌بازار در مشهد حذف شده‌اند.
به عنوان مثال، مرحوم میرخدیوی مشهد دهه‌های ۳۰ و ۴۰ را در شعری این‌طور توصیف می‌کند: «یادُمه بُزرِگاما همه‌ش مُگفتن به هَمَه/ لفظ اصل کاری ما فارسا لفظ قلمه/ هَمشه داد مِزدَن با هم خوب اختلاط کُنِن/ دور هم که می‌شینِن لفظ قلم حرف بزنن/ اما اَلانَه درسته حرفامَه قِر قَطیِه/ دست خُدما نیست و انگار مِگی بی هَمتیِه/ اگه تهرونی به لُچمِبَه مگه الک‌دولک/ به مترسک مشد قدیم مگن داداش چولی قزک/ جوجه‌تیغی ره مِشدی بِذش مگه بُزِن قرّه/ با او هیکل قناسش بذش ای اسم مُخوره/ مارمولک تهرونی‌ها مگن اما کلپسه‌یه/ قورباغه به لهجه‌ی ما تو مشد قربغیه/ پله‌ها ره ما مگم رازینه، متر زر و گز/ به همو سوسک سیا هم ما مگم خاله کوز/ اگه تهرونی مگه یارو چقدر وول می‌زنه/ مشهدی مگه یره ای چقد جُل جُل مُکُنه/ میوه‌ی نارس و کاله همه کَفش مخنم/ در عوض تفریح و دور هم ره چخ‌چخ مِدنم/ سر گیجا ره مِشدی بذش مگه کَش کلتو/ آبم او قدیم ندیما مگفتن همه اُوو/ ای زبون مشدی هنوزم دنباله دره/ رشته‌ی کلوم ما اگه بخی خیلی مِزه/ هرچی که مُخوام بُگم بازم کمه بازم کمه/ تا نشست و شعر بعدی مو به قربون همه.»

عماد خراسانی



شاعران خراسانی نامدار بسیاری نظیر بهار، احمد شهنا، اخوان ثالث و... بوده‌اند که از آنان آثاری به لهجه مشهدی باقی مانده است اما در این میان، شاید عماد خراسانی که غزلیات عاشقانه‌اش مشهور خاص و عام است، سهم بیشتری داشته باشد. معروف‌ترین شعر او به لهجه مشهدی همانی است که با حنجره جاودانه محمدرضا شجریان درآمیخته و سبب شده است لهجه مشهدی معرفی شود و مورد توجه بسیاری از ایرانیان قرار بگیرد.
عماد در غزل «عشق پیری» که با لهجه مشهدی سروده شده است می‌گوید: «یِرگه کار مو و تو دِرّه بالا می‌گیره/ ذرّه‌ذرّه درِه عشقت تو دِلُم جا می‌گیره/ روز اول به خودُم گُفتُم ای‌یَم مثل بقی/ حالا کم کم می‌بینُم کار دِرِه بالا می‌گیره/ چِن شبه واز مث چِل سال پیش از ای مرغ دلُم/ تو زمستون بهنه‌ی سبزه و صحرا می‌گیره/ چِن شبه واز مودوزُم چشمامِه تا صُبحه بچُخت/ یا به یک سَم بیخودی ماتُ مِمنه و را می‌گیره/ تا سحر جُل مزنُم خواب به سُراغُم نمی‌یه/ هی دلُم مثل بچه بهنه بیجا می‌گیره/ مُگُمش هرچی که مَرگت چیه کوفتی! نِمِگَه/ عَوَضش نق مِزِنَه ذکر خدایا می‌گیره/ پیری و معرکه‌گیری که مگن کار مویه/ دفتر عُمر دِرِه صفحه‌ی پینجا می‌گیره/ اون که عاشق شده پنهون مکنه مثل اویه/ که سوار شتره و پوشتشه دولا می‌گیره/ و ...»

چند نمونه از ضرب‌المثل‌های مشهدی

● هَمسَیَه که از هَمسَیَه بر مِگرده مِگه گوسلَه ت پایِ سَگمَه دِندون گریفتَه
معنی: همسایه که از همسایه بر می‌گردد می‌گوید گوساله‌ات پای سگم را دندان گرفته است

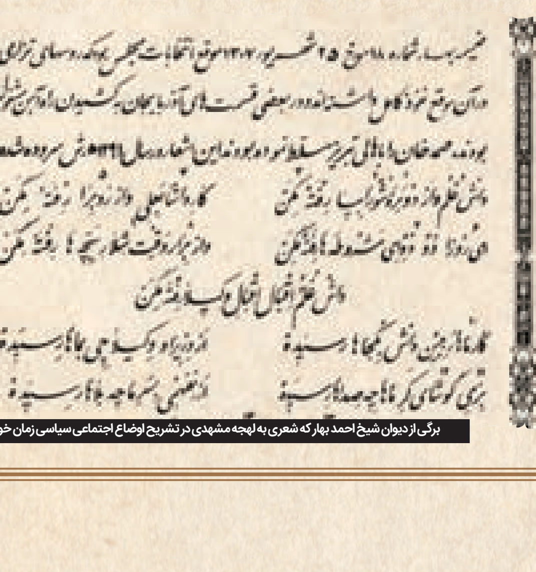
● به جایی مُرُم که روی وا ببینُم نه دِر وا
به جایی می‌روم که روی گشاده ببینم نه در گشاده

● دیفال رَه یگ رویه کاگِل کردَن
معنی: دیوار را یک رویه کاهگل کردن
منظور: کار را فقط از یک جنبه در نظر گرفتن

● مرد به پارو می‌اَرَه زن به جارو بدَر مِنَه
معنی: مرد با پارو می‌آورد و زن با جارو بیرون می‌اندازد
منظور: مرد با زحمت مال می‌اندوزد اما زن بی‌ملاحظه خرج می‌کند

● نه خورده و نه برده گیریفته درد گُرده
منظور: در کار دخالتی نداشته ولی همه زحمات و زیان‌ها متوجه او شده است

● نِدار خره‌داش و مرده شور جمتاسه
معنی: ندار خری داشت و مرده شوی جام برنجی بزرگی
منظور: ندید بدید است.


برگی از دیوان شیخ احمد بهار که شعری به لهجه مشهدی در تشریح اوضاع اجتماعی سیاسی زمان خود سروده است

معنی برخی اصطلاحات و واژه‌های مشهدی

● اَلقوشتَک یا القشتک زدن: بشکن زدن
● سیکا: سایه
● گورموشت: مشت (مشت زدن)
● چُخت خَنَه: سقف خانه
● قَلفت یا قلف: دیگ
● اشتولی: مال مفت، مجانی
● بُزنقره: جوجه تیغی
● پَت: پشم. موی فرفری. موی زائد
● چُرنه: لوله خروجی قوری و کتری
● خِفتی: گردن‌بند
● زُلفی: گیره در
● مکوش مرگ ما: اعیانی، خیلی باکلاس
● ناخون جِله: نیشگون
● موسی کوتقی: قمری
● میلان: کوچه‌های فرعی روبه‌روی هم از یک خیابان اصلی
● اوسکلی نبات: نبات چوبدار
● اُه یَره: آهای آقا
● پاچلنگ: ساعد پا
● جُنُم مرگ: ذلیل شده
● صدمتری: تمامی بزرگ‌راه‌های مشهد
● چولی قِزَک: مترسک داخل جالیز
● دلنگون: آویزان
● دولَخ: گرد و خاک
● دیزه: خاله
● رازینه: راه‌پله
● ریجه: طناب

دغدغه‌ای به نام لهجه

قاسم رفیعا| مگر من کم در مورد لهجه حرف زده‌ام؟ خوب الهی قمشه‌ای هم که باشی، حرف‌هایت تکراری می‌شود. من سعی می‌کنم این بار متفاوت‌تر از همیشه صحبت کنم. سعی می‌کنم چیزهایی بگویم که مثلا تا حالا نگفته باشم. راستش کار سختی است به دو دلیل؛ اول برای اینکه کماکان همه آن دغدغه‌ها وجود دارد، اتفاق تازه‌ای در حوزه حمایت از لهجه مشهدی رخ نداده است و ما هنوز در همان خانه اول تشریف داریم. یعنی کماکان ما داد خودمان را می‌زنیم و مدیران گوش کرشان را سمت فریاد ما گرفته‌اند. این اصطلاح «گوش کر» توهین نیست؛ یعنی وقتی بخواهد یک نفر چیزی را نفهمد، همان گوشی را سمت شما می‌گیرد که معروف است به سنگینی و مثلا داد می‌زند:
- چی میگی؟ نمی‌شنوم. بلندتر.
این در حالی است که گلوی ما جر خورده است!
دوم اینکه خوب حرف بزنیم که چه بشود؟ فقط کاغذهای نازنین حرام و حراج شود و بعدهم سفره نان یا زیر پایی برای روزهای بارانی شوند؟
حالا مگر از اول حرف ما چه بوده است؟ ما حرفی نداشته‌ایم. ما می‌گوییم از چهار چوب بخشنامه‌های اداری و سازمانی کمی پا را فراتر بگذارید و به حوزه عمل بیایید. اگر دغدغه حمایت شما از گویش مشهدی فقط یک ژست اداری و سازمانی نیست، بیایید اعلام کنید طی این چند سال، درباره لهجه مشهدی یا اصلا گویش خراسانی چه کرده‌اید؟
یک آقایی مدت‌هاست دارد زحمت می‌کشد و تلاش می‌کند برای یک مجموعه شعر محلی که به هزار زحمت جمع کرده و فقط مانده چاپ مجموعه‌اش. بفرمایید اگر واقعا قصد حمایت دارید بسم‌الله! اول همین مجموعه را چاپ کنید. طرف یک شاعر محقق خوش‌ذوق و اهل دغدغه است. جواد کلیدری. آدرسش را ندارید، در پی‌وی در خدمتم!
از این گذشته سازمان‌ها و ادارات از شهرداری گرفته تا ارشاد بیایند گزارش بدهند برای لهجه مشهدی چه کار کرده‌اند. چندین سال پیش اولین کنگره شعر خراسان را برگزار کردم؛ زمانی که یک خراسان داشتیم به چه بزرگی. چرا یک کنگره در شأن خراسان رضوی برگزار نمی‌کنید؟ طرح می‌دهی، می‌روند بحث می‌کنند و در حد یک شب شعر تکراری و سطح پایین نزولش می‌دهند. اعتراض می‌کنی، می‌گویند: ما قصد داریم کارهایی بکنیم «به چه بزرگی» که این لهجه عددی نیست داخلش. بعد می‌بینیم در آن کار بزرگِ «به چه بزرگی» کلا لهجه عددی نیست.
من متولی شعر لهجه خراسان نیستم که سینه سپر کنم و بگویم «منم لهجه و لهجه است من». نه آقایان! بسپارید یک آدم کاربلد شروع کند به کار؛ ما هم پابه‌رکابش هستیم.
یک جلسه گذاشتند در استانداری استاندار محترم، گفتند: «چرا مثل کرمان، مرکز خراسان‌شناسی راه نمی‌اندازید؟»
به ما گفتند: «نروید، بیایید مشورت کنیم.» رفتیم نشستیم.
گفتم: «من اینجا چه کاره بیدم؟!» (البته این لهجه اصلا مشهدی نیست ولی ما لهجه‌های دیگر را هم بلدیم مخصوصا برره‌ای).
گفتند: «لهجه مقوله مهمی است!»
بعد گفتیم: «ما هستیم.» رفت پی کارش. شد همان خراسان‌شناسی اول انقلاب که در حد اساتید دانشگاه بماند و چند استاد بروند وقت بگذرانند. کاش همان هم بشود. کاش چند استاد بروند لااقل یکی دوتا کار تحقیقاتی مفید انجام دهند. گمان نمی‌کنم ادامه پیدا کرده باشد؛ یا اگر جلسه‌ای بوده، بی‌خیال گویش خراسانی شده‌اند.
دوستی تماس گرفت و دلسوزانه گفت: «لهجه مشهدی از بین رفته، نظر شما چیست؟»
عرض کردیم: «لهجه که از بین نرفته هیچ، کلی بر غنا و قوت ادبی آن هم طی این سال‌ها افزوده شده است. بروید تحقیق کنید. این‌قدر که طی این سال‌ها ترانه‌های مشهدی تولید شده، در قرون ماضیه بی‌سابقه بوده است. خیلی از رفقا مشغول تولید ترانه هستند. خود من در تولید بسیاری از آن‌ها سهیم بوده‌ام. بیشتر از هر زمان دیگر ما شعرای گویشی داریم اما مثلا چه می‌شود؟ فقط می‌شوند زینت‌المجالس. در این روزگار، هم علاقه‌مند لهجه به جهت حس نوستالوژی نسل امروز بیشتر است، هم تکاپوی اهل ادب. فقط از برنامه‌ریزان بخار برنمی‌خیزد.
حالا باز چندتایی مطلب نوشته می‌شود شما را به چند جلسه دعوت می‌کنند که شعر بخوانی و بروی خوشحال، باز به غار تنهایی‌ات پناه ببری یا بروی تولید کنی برای روز مبادا یا مثل الان که مطلب نوشتنم نمی‌آید، شعر گفتنت نیاید.
از من پرسیده‌اند: «چطور شد به لهجه مشهدی روی آوردی؟» البته من به لهجه مشهدی روی نیاوردم؛ من توی لهجه بودم؛ فقط اینکه شروع کردم به سرودن شعر به لهجه مشهدی. تنها دغدغه‌ام برای بقا بود و از سر دلسوزی، والا یا شاعر خوبی می‌شدم یا شاعر فراموش‌شده‌ای. در این مقوله، لهجه مشهدی به من کمک بزرگی کرد برای بقا. خوب من کماکان نمرده‌ام، ولی شاعر جهانی هم نشده‌ام. شاعر محلی در حد شاعر محلی می‌ماند، مگر اینکه محله‌ات بزرگ شود. گویش مشهدی ظرفیت جهانی شدن را دارد، با این عرصه بزرگ علاقه‌مندی که ما در جهان داریم و بسیاری از فارسی‌زبانان دنیا ارتباط خوبی با لهجه مشهدی برقرار می‌کنند و خب ما یکی از بزرگ‌ترین جمعیت مهاجران دنیا را داریم!
همین جا عرض می‌کنم اگر قرار باشد کاری برای گویش محلی بشود لزوما نباید در حد تألیف باشد؛ در حد تحقیق، همایش و کنگره‌های حمایتی. نمی‌دانم چه اشکالی دارد خانه‌ای درست کنیم برای شعرای محلی‌سرای خراسان که بروند آنجا دور هم تبادل فکر و اندیشه کنند؛ البته که «بابا بی‌خیال! شعر هنوز برای خودش خانه‌ای ندارد؛ چه توقعاتی داری تو!»
مخلص کلام طی این مدت به هر دلیلی بوده، بعضی می‌گویند رقیق کردن لهجه مشهدی، من می‌گویم اقبال مردم به لهجه و ایجاد فضای مجازی باعث شده مردم به گویش تمایل بیشتری نشان دهند. حضرت عباسی ملت را که نگاه می‌کنم، قیافه‌هایشان دیگر از شنیدن شعرهای مشهدی چندش نیست. قدیم‌ترها شعر که می‌خواندی، نصف جمعیت ذوق می‌کردند؛ نصف دیگر هم یک جوری نگاهت می‌کردند که با خود می‌گفتی:
«دارد حالشان به هم می‌خورد و با خود می‌گویند وا چه‌قدر بی‌کلاس!»
ولی خدایی‌اش الان فرق کرده. ملت ارتباط بهتری برقرار می‌کنند. فقط نمی‌دانم چرا مسئولان ارتباط بهتری برقرار نمی‌کنند. خدایا خودت به حق پنج تن آل عبا مهر ما را بینداز توی دل مسئولان که کمی ما را بخواهند! ما شاعریم و با احساس، و آغوش می‌خواهیم؛ البته در حد مجاز و شرعی‌اش. به حق این روزهای انتخابات یک کاری بشود یک روز ببینم صبح بلند شده‌ام همه دارند از صمیم قلب بدون ترس از کرونا، شعرا را بغل می‌کنند و ناز می‌کنند و محبت می‌کنند و خوب شده‌اند. عزیران دل، ما را بعد از انتخابات ها هم بخواهید؛ ما همیشه نیازمند توجه هستیم.
شاعر و طنزپرداز



شهرآرا
روزنامه شهر امید زندگی
SHAHRARANEWS.IR
۵شنبه
یک اسفند ۱۳۹۸
۲۵جمادی‌الثانی ۱۴۴۱
شماره ۳۰۵۰
۰۵
تاریخ و هویت